

## خاطرات اقامت نذیر احمد در ایران و بازدید از استاد نیمایوشیج

نذیر احمد\*

در سال ۱۹۵۳-۵۴ میلادی/۳۳-۳۳ شمسی دولت هند برای تحصیلات زبان‌های خارجی در کشورها که آن زبان‌ها زبان‌های رسمی آن کشورها بودند، بورس‌ها تعیین کرد، دولت هند در نظر داشت که تحصیل زبان خارجی در محیط آن زمان آسان باشد، و این نظر کاملاً درست بود چنانچه بعضی دانشجویان برای تحصیل زبان‌های فارسی و عربی و ترکی و فرانسوی و آلمانی و شوروی و ژاپونی در ایران، مصر، ترکیه، فرانسه، آلمان، شوروی و ژاپون انتخاب شدند. سه دانشجو یعنی بنده و سید حسن مرحوم و آقای بخشی برای تحصیل فارسی در ایران فرستاده شدیم. اینجانب همراه آقای سید حسن به وسیله کشتی در ماه اکتبر ۱۹۵۵ م/۱۳۳۴ هـ ش عازم ایران شدیم. پس از هفت روز به بندرگاه خرمشهر رسیدیم، همراه ما پول ایرانی نبود. در خرمشهر پول هندی را با پول ایرانی بدل نمودیم. چون این صورت در بانک به عمل نیامده بود، ما بعداً دُچار زحمات شدیم و با کوشش بسیار زحمات ما رفع شده بود.

ما در دانشگاه تهران به‌عنوان دانشجویان خارجی پذیرش یافتیم و از محضر استادان ارجمند کسب فیض نمودیم. در آن دوره اساتید بزرگ مانند استاد فروزانفر درس مثنوی، دکتر محمد معین درس دستور و نثر کهن، دکتر پورداوود درس اوستا، دکتر ذبیح الله صفا درس تاریخ ادبیات، دکتر پرویز ناتل خانلری درس عروض، دکتر کیا و

---

\* رئیس اسبق بخش فارسی دانشگاه اسلامی علیگره (متوفی: یکشنبه ۲۸ مهر ۱۳۸۷ هـ ش/۱۹ اکتبر ۲۰۰۸ م)، این خاطرات در سال ۱۹۸۹ میلادی نوشته شده بود.

دکتر مقدم درس زبان پهلوی، دکتر احسان یارشاطر درس فارسی باستان، دکتر حسین خطیبی درس سبک‌شناسی، دکتر منصور اختیار وابسته دانشگاه تهران بودند و ما در دروس ایشان شرکت می‌جستیم، اما از محضر سه استاد بزرگ در کسب فیض موقّو نشدیم، یکی دکتر سعید نفیسی که در آن دوره به‌سیاحت اروپا و آمریکا بودند، دوّم

علّامه دهخدا که مؤسس مؤسسه لغت‌نامه بودند، سوّم استاد ملک‌الشعراى بهار. در آن موقع علّامه دهخدا مریض بود و چندی بعد فوت شد و شرکت تشییع جنازه‌اش نصیب ما شد. با ملک‌الشعراى بهار آشنایی داشتیم، اشعار او خوانده بودیم، کتاب مهم تاریخ به‌طور نثر فارسی بود که بعضی بخش‌های آن کتاب در درس شامل بود، و با کتاب آشنایی کامل داشتیم. بهار متن انتقادی

**نیما مسائل ادبی و فرهنگی و علمی  
را چنان به‌طرز دلکش و زبان ساده  
بیان می‌کرد که شنوندگان در حیرت  
می‌افتادند. ما تقریباً دو ساعت در  
حضور ایشان بودیم.**

تاریخ سیستان را که نسخه‌ای منحصر به‌فرد آن در دست او بود، از چاپ درآورده بود و او در تهیه این متن ذوق و قریحه فوق‌العاده را نشان داده بود. در نتیجه آن این کتاب سرمشق محققان متن فارسی قرار گرفت. خلاصه این‌که ملک‌الشعراى محمد تقی بهار از یک طرف شاعری بزرگ و از طرف دیگر نویسنده و دانشمند و نقّاد و زبان‌شناس عالی مرتبت بود. آقای دکتر عابدی یک سال پیش از ما برای تحصیلات زبان و فرهنگ ایران به تهران رفته بود، در هندوستان با او آشنایی نداشتیم، اما او با ما بسیار مهربان بود و از هیچ‌گونه کمک خودداری نمی‌کرد، هرجایی که می‌رفت ما را همراه می‌برد. در خدمت استادان در همراهی او می‌رفتیم.

وقتی که ما به ایران رفته بودیم، روابط فرهنگی و دانشگاهی میان هردو کشور یعنی ایران و هندوستان این‌قدر استوار و محکم نبود و رفت و آمد فرهنگیان هردو کشور این‌قدر زیاد وجود نداشت، به‌همین علّت استادان و معلمان و دانشجویان ما با فارسی امروزه و فرهنگ جدید ایران هیچ‌آشنایی نداشتند. در آن دوره و نیز در دوره‌های پیش دانشمندان و استادانی که در هندوستان بودند و در فارسی شعر می‌گفتند و کتاب‌ها و

مقالات عالمانه و محققانه در موضوعات فارسی می‌نوشتند، به فارسی حرف نمی‌زدند و از تحولاتی که در زبان و ادبیات فارسی روی داد بود، هیچ اطلاعی نداشتند. شبلی نعمانی، محمود شیرانی، سید سلیمان ندوی و غیره نمی‌توانستند به فارسی حرف بزنند، مولانا ضیاء احمد بدایونی در عربی و فارسی دستگاه فوق‌العاده داشت و شعر فارسی را خیلی خوب شرح می‌داد، اما به فارسی حرف نمی‌زد، آقای دکتر هادی حسن مستثنی بود، او در لندن دکتری گرفت و در فارسی خوب صحبت می‌کرد اما این توفیق از مادر یافته بود که او ایرانی بود. استاد بنده در لکهنو پروفیسور سید مسعود حسن رضوی به فارسی صحبت می‌کرد زیرا که او به‌طور داوطلبانه سراسر کشور ایران را سیاحت نموده بود؛ اهل هند در تلفظ واژه‌های اردو و فارسی هیچ تفریق نمی‌کردند، او مجهول و یای مجهول را در تلفظ الفاظ فارسی به‌کار می‌بردند، و همچنان نون غنه در تلفظ ما برقرار بود، الفاظ فارسی را به‌معنای اردو به‌کار می‌بردند. حتی در اقامت تهران ما بدین علت دچار اشکالات می‌شدیم. دکتر عابدی یک‌بار رساله دکتری خود را پیش استاد راهنمای‌شان آقای دکتر خطیبی بردند. در آن رساله کلمه انتشار به‌معنی دگرگونی و اغتشاش چنان‌که به‌اردو مستعمل است، به‌کاربرده شده بود. آقای خطیبی آن واژه را در آن‌جا بی‌خود دانستند زیرا که ایشان معنی واژه نشر و انتشار را در نظر داشتند، بعد از چندی ایشان متوجه شدند که در رساله این واژه به‌معنی اردو به‌کاربرده شده است. یک‌بار بنده با دکتر عابدی و پروفیسور سید حسن برای خریداری گوشت به‌دکان قصابی رفتیم. به‌او گفتیم که یک کیلو گوشت بده. داد. پس از آن به‌او گفتیم که آن را پارچه کنید. او متوجه شد و خنده کرد و گفت آقایان، این گوشت است، پارچه نمی‌شود. آخر ما با اشاره بدو گفتیم. او گفت: شما تکه می‌خواهید! تکه در اردو در فقره تکا بوتی به‌کاربرده می‌شود. و ما تکه را گاهی پارچه می‌گوییم. خلاصه این‌که وضع این دوره از دوره پیش از لحاظ روابط فرهنگی میان دو کشور خیلی بهتر است.

چنان‌که گفتم برنامه ما در دست آقای عابدی بود. یک روز دوستان تصمیم گرفتند که ما به قزوین برویم. هوا آن روز خیلی بد بود، برف می‌بارید، اما برای ما ممکن نبود که آن روز به مسافرت قزوین برویم:

رشته‌ای در گردنم افکنده دوست می‌برد هر جا که خاطر خواه اوست

ما را همراه با یک دانشجوی لهستانی به ایستگاه اتوبوس رساندند و سوار یک ماشین نمودند و خود برگشتند. ما به هر حال به قزوین رسیدیم، اما از شدت باران و برف نمی‌توانستیم از قزوین بازدید کنیم و بی‌نیل به مقصود پس آمدیم. اما امسال جبران آن شد. بنده را در ماه گذشته برای جایزه به تهران دعوت کردند و بنابر خواهش بنده

نیمایوشیج در عروض چنان قدرت داشت که کمتر کسی در این فن به پایۀ او می‌رسد و در هندوستان هیچ شاعر به آن توانایی و قدرت دیده نمی‌شود.

برنامه‌ای برای مسافرت به قزوین درست شد و ما همراه استاد مکرم آقای ایرج افشار و دکتر ناصر تکمیل همایون و دکتر شیروانی به قزوین رفتیم و از جامع مسجد عتیق که در دوره سلاجقه ساخته شده بود، بازدید کردیم. این ساختمان دارای کتیبه‌های مهم به عربی می‌باشد که در مقاله یکی از شرق‌شناسان فرانسوی نیز

چاپ شده. آقای دکتر شیروانی آن کتیبه‌ها را به فارسی ترجمه نموده در مقاله خود که راجع به مسجد است شامل نمودند. آقای دکتر شیروانی مقاله خود را همراه عکس کتیبه‌ها به بنده داده‌اند، انشاءالله به زودی آن‌ها را در هندوستان معرفی خواهم نمود. در قزوین قبر احمد غزالی برادر محمد غزالی صاحب احیاءالعلوم را زیارت نمودیم. احمد غزالی صاحب آثار است، از آن جمله یکی سوانح عشاق است که یک نسخه قدیمی آن مورخ سال ۵۰۷ هجری در کتابخانه رضا رامپور وجود دارد. نویسنده معروف حمدالله مستوفی صاحب «تاریخ گزیده» نیز همان‌جا مدفون است و از زیارت قبر او نیز سرفراز شدیم.

آقای دکتر عابدی یک روز قرار بستند که ما را در خدمت شاعر و نویسنده نامدار نیمایوشیج ببرند. آقای عابدی قبلاً در خدمت وی رفته بودند و از محضر او استفاده نموده بودند. ما از راهی پریپچ و دشوار به خدمت وی رسیدیم. نیمایوشیج شاعر توانا و از بنیانگذاران شعرنو بود در خانه خود که چندان مزین نبود به ما را بسیار بزرگواری فرمود. بنده طبعاً شعرنو را دوست نمی‌داشتم از این‌که مفهوم آن به دشواری روشن می‌شود و اکثراً نمی‌شود. شعرای قدیم که تابع عروض قدیم فارسی شعر می‌نوشتند جالب توجه بنده قرار می‌گرفتند، اما وقتی که آقای نیمایوشیج درباره شعرنو گفتگو کرد

بر ما حقیقت شعرنو روشن شد در هندوستان در همان زمان شعرنو رواج یافته بود، اما شعرای اردو از شعرنو فارسی آگاهی نداشتند. شعر ایشان تابع عروض قدیم نبود و شاعران اردو از عروض اطلاع زیادی نداشتند، اما نیمایوشیج در عروض چنان قدرت داشت که کمتر کسی در این فن به پایۀ او می‌رسد و در هندوستان هیچ شاعر به آن توانایی و قدرت دیده نمی‌شود. نیمایوشیج نه تنها یک شاعر توانا بود، بلکه نویسنده بزرگ بود و رسالۀ معروف او به نام رسالۀ موسیقی بسیار بسیار به نظر احترام دیده می‌شد. او دستگاه فوق‌العاده در هنر موسیقی به هم رسانیده بود. در جواب سؤال‌های دکتر عابدی رموز این فن را به طرز ساده و روشن بر ما واضح نمود. بنده نیز از موسیقی هند خصوصاً از دُهرپد یک کمی آشنایی داشته‌ام. در اصل اینجانب کتاب «نورس» تصنیف ابراهیم عادل شاه را تصحیح نموده‌ام. چون این کتاب در فنّ موسیقی است ضروری بود که بعضی از مبادیات این فن را بدانم تا مطالب کتاب بر من روشن شود. عادل شاه موجد سبک‌نو در دُهرپد شده است، بدین‌طور که او از آمیزش دُهرپد و خیال یک طرزنو ایجاد کرده که به جای چهار منزل یعنی استهای، انترا، سنچاری، ابهوک، دُهرپدش فقط سه منزل داشته. سنچاری در اشعار او افتادگی دارد و این طرز جالب توجه شاهنشاه جهانگیر قرار گرفته و او از استاد بخترخان کلاونت اشعار نورس را در شب می‌شنید و لذّت می‌برد چنانچه در توزک جهانگیری به شرح و بسط نوشته شده است. با وجود این که بنده قدری از این فن آشنایی می‌داشتم اما به نکاتی که آقای نیمایوشیج بیان نموده، من و دوستان من آن‌ها را پی نبردیم. نیما مسائل ادبی و فرهنگی و علمی را چنان به طرز دلکش و زبان ساده بیان می‌کرد که شنوندگان در حیرت می‌افتادند. ما تقریباً دو ساعت در حضور ایشان بودیم و در این مدّت او از حلّ مسائل فرهنگی هیچ‌گونه خودداری نکرد. گفتگوی او را دولت انتقاد می‌نمود، اما هیچ در میان گفتگوی او شدّت یا تلخی پیدا نبود. گفتگوی او سیاسی نبود، اما در میان مسائل فرهنگی بعضی امور سیاسی نیز موضوع بحث قرار می‌گرفت. بر آن موضوع روش او عادلانه و محققانه بود. این مرد نحیف از لحاظ مقام شامخ نمونه دانش و فرهنگ قدمای ایران بود. ما از وی بسیار استفاده نمودیم و از محضر او مرخص شدیم و مدّتی یاد آن مصاحبه مرا لذّتی می‌بخشید.

پس از بازگشت ایران، آقای عابدی مقاله مفصلی در مجله علوم اسلامیّه دانشگاه تهران درباره این شاعر و نویسنده توانا چاپ نمودند و بعد از چند سال شنیدم که این مرد دانشور و فرهیخته در سال ۱۳۳۸ شمسی وفات یافت. روحش شاد.